



تعمیرات جدیدی در این شهر انجام گرفته است. گوناگونی در این شهر با انقضای کامل فاصله‌های ندارد. تشعشعات رادیواکتیو شهرهای نیمه‌ویران را غیرمسکونی کرده‌اند و نقل‌ونقل زیان‌ناک است که بیرون از محدوده‌ی شهرها چیزی جز کویرهای سوزان و بی‌آب و علف و تراکم جنگل‌های جهش‌یافته وجود ندارد. ولی این‌ها همه شایعه‌اند و هیچ‌کس واقعاً از محدوده‌ی خارج از شهرها خبر ندارد.

## دنیای مترو ۲۰۳۴

همچون که تمدن، بی‌رمق، آخرین نفس‌های خود را می‌کشد، خاطره‌ی شکوه پیشین بشر در ملغمه‌ای از مه غلیظ حقیقت و خیال فرو رفته است. از آخرین باری که هواپیمایی از زمین بلند شد، بیست سال می‌گذرد. ریل‌های زنگ‌زده به ناکجا آباد منتهی می‌شوند. پروژه‌های بزرگ معماری آخرین عصر طلایی به ویرانه‌هایی تبدیل شده‌اند که هیچ‌وقت به سرانجام نخواهند رسید. امواج رادیویی دیگر پیامی منتقل نمی‌کنند و وقتی متصدیان رادیو برای هزارمین بار به موج‌هایی گوش می‌سپارند که زمانی نیویورک، پاریس، توکیو و بوئنس آیرس از طریق آن‌ها پیام‌های رادیویی‌شان را منتقل می‌کردند، صدایی جز زوزه‌هایی مبهم و دور نمی‌شنوند.

حادثه بیست سال پیش اتفاق افتاد. اکنون آدمیزاد دیگر ارباب زمین نیست. موجودات جدیدی که تولدشان را مدیون تشعشعات رادیواکتیو هستند، نسبت به انسان‌ها به مراتب با این دنیای جدید بیشتر سازگاری دارند. عصر انسان‌ها دیگر به سر رسیده است. عده‌ی کمی هستند که هنوز این حقیقت را باور نکرده‌اند؛ تعدادشان حدوداً چند ده هزار نفر است. آن‌ها نمی‌دانند آیا عده‌ی دیگری هم نجات یافته یا آن‌ها آخرین کسانی هستند که در سیاره باقی مانده‌اند. آن‌ها در متروی مسکو زندگی می‌کنند؛ بزرگ‌ترین پناهگاه اتمی ساخته‌شده روی زمین؛ آخرین پناهگاه نژاد بشریت.

آن روز آن‌ها همه در مترو بودند و به خاطر همین زنده ماندند. حالا درهای فشاری از آن‌ها در برابر تشعشعات رادیواکتیو و هیولاهای روی سطح محافظت می‌کند، فیلترهای کهنه، ولی سالم آب و هوایشان را تصفیه می‌کند، دینام‌هایی که مهندسان تازه‌کار ساخته بودند برایشان نیروی برق تولید می‌کند و مزارع زیرزمینی‌شان محل پرورش قارچ و خوک است. ولی سیستم کنترل مرکزی مترو سال‌ها پیش از کار افتاد و ایستگاه‌های آن هرکدام به یک سری کشور بسیار کوچک تبدیل شدند؛ کشورهایی که شهروندان آن زیر سایه‌ی ایدئولوژی و مذهب مخصوص به خود، یا صرفاً از روی تعلق خاطر به تصفیه‌کننده‌هایشان، به اتحاد رسیده بودند.

این دنیا، دنیایی است که فردایی ندارد. در آن دیگر جایی برای رؤیا دیدن، برنامه ریختن و امید داشتن وجود ندارد. در این دنیا زور غرایز بر احساسات می‌چربد و زورمندترین غریزه، غریزه‌ی بقاست؛ بقا به هر قیمتی.

آنچه قبل از وقایع تعریف‌شده در این کتاب اتفاق افتاد، در کتاب مترو ۲۰۳۳ بازگو شد.

## فصل اول

### دفاع از سواستوپولسکایا<sup>۱</sup>

آن‌ها سه‌شنبه، چهارشنبه یا حتی پنج‌شنبه که به عنوان ضرب‌الاجل آخر تعیین شده بود، به ایستگاه برگشتند. خط قرنطینه‌ی مجهز شماره‌ی یک شبانه‌روز در حالت هوشیاری و آماده باش قرار داشت و اگر مردان نگهبان کوچک‌ترین صدایی می‌شنیدند که تداعی‌گر کمک خواستن کسی بود، یا لابلای دیوارهای تاریک و مرطوب تونل کوچک‌ترین اثری از روشنایی مشاهده می‌کردند، یک گروه تجسس و نجات فوراً به طرف ناخیموف پروسپکت اعزام می‌شد.

با سپری شدن هر ساعت، تنش شدیدتر می‌شد. بهترین نیروهای مبارز که با بهترین تجهیزات مسلح شده و دقیقاً برای چنین مأموریتی آموزش دیده بودند، در طول شب حتی برای یک لحظه هم فرصت بستن پلک‌هایشان را پیدا نکردند. ورق‌هایی که برای وقت‌کشی در میان هر آماده‌باش مورد استفاده

۱. تمامی اسامی که به (کایا) ختم می‌شود نام ایستگاه مترو می‌باشد. م